

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷: ۱-۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۱

جایگاه جمهوریت در اندیشه سیاسی «محمدعلی فروغی»

روزبه پرهام*

ایرج رنجبر**

چکیده

مسئله پژوهش حاضر، سنجش نسبت «سلطنت» و «جمهوریت» در اندیشه سیاسی محمدعلی فروغی است. تقابل سلطنت و جمهوریت به مثابه دو الگوی سیاسی متمایز برای تنظیم مناسبات و روابط قدرت در جامعه انسانی، یکی از دیرینه‌ترین منازعات فکری در گستره اندیشه سیاسی بوده است. فروغی با بینشی واقع‌گرایانه، اجتماع‌گریزی و نظم‌ناپذیری را جزء «طبیعت اولیه» انسان می‌داند؛ طبیعتی خشن و آلوده به غرایز مرگبار خودبینی و خودخواهی که جاه‌طلبی او جز در سایه نظم «سلطانی» و حاکمیت «شهریاری» زیرک و متظاهر، بی‌پایان می‌نماید. سلطنت، کمال مطلوب فروغی نبود، اما نگاه بدبینانه او به انسان از یکسو و شرایط اجتماعی و پریشانی سیاسی حاکم بر زمانه‌اش از سوی دیگر وی را به این درک سیاسی سوق داد که تنها با از بین بردن خمیرمایه و «طبیعت اولیه» انسان و جایگزینی آن با «طبیعتی ثانویه» در پرتو نظمی «سلطانی» است که زمینه برای نظم سیاسی مبتنی بر جمهوریت فراهم می‌شود. پژوهش حاضر با چنین درکی از نسبت سلطنت و جمهوریت در اندیشه سیاسی به بررسی جایگاه «دوگانه» مزبور در گستره اندیشه سیاسی فروغی می‌پردازد. این پژوهش با کاربست چارچوب نظری «اسپریگنز» به این نتیجه می‌رسد که فروغی با مشاهده و تشخیص بحران و درد حاکم بر جامعه‌ای که در آن می‌زیست، نظم سیاسی سلطنت را به مثابه ضرورتی مبتنی بر مصلحت، مناسب حال جامعه ایران

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه، ایران rouzbeh.parham@yahoo.com

** نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه، ایران

Iraj_ranjbar79@yahoo.com

می‌دانست. اما شناخت عمیق وی از منطق حاکم بر مناسبات دوران جدید و ظهور
نظمی نوآیین و مبتنی بر حاکمیت قانون، هنجار سیاسی مطلوب او را شکل
می‌داد؛ هنجاری که به زعم وی برای جامعه‌ای که فاقد مؤلفه‌های اولیهٔ نظم
سیاسی مبتنی بر جمهوریت است، جز به پریشانی و بی‌ثباتی سیاسی نمی‌انجامد.

واژه‌های کلیدی: سلطنت، جمهوریت، نظام سیاسی، فروغی و اندیشه سیاسی.

مقدمه

تقابل نظام‌های سیاسی و الگوهای حکومتی، یکی از مهم‌ترین تقابل‌های فکری و فلسفی در میان روشن‌فکران ایرانی برای ایجاد بهترین «سامان سیاسی»، در یکصد سال اخیر بوده است. می‌توان گفت که نظام سیاسی «سلطنت مشروطه» و نظام سیاسی «سلطنت مشروعه»، جزء اولین تقابل‌های فکری در حوزه نظام‌سازی سیاسی در تاریخ معاصر ایران است. تقابلی که تنها از میزان تفاوت اختیارات سلطان در امور مملکت و جان و مال رعیت حکایت می‌کرد و نشانه دو نوع نظام سیاسی به لحاظ ماهوی متفاوت نبود؛ چرا که در افق نظام فکری انسان ایرانی غیر از «سلطنت»، الگوی حکومتی دیگری قابل تصور نبود.

در ادبیات علوم سیاسی، نظام سیاسی «جمهوری» در نقطه مقابل نظام سیاسی «سلطنت» قرار می‌گیرد. تقابل دو نظام یادشده به میزانی است که تحول یکی به دیگری به معنای تحول در تمامی ارکان زیست سیاسی و اجتماعی یک جامعه است. به همان میزان که نظام سلطنت بیانگر روابط سیاسی سنتی است، نظام جمهوری بیانگر نظامی جدید و نوآیین در حیات سیاسی یک ملت است. از این‌رو برای جامعه‌ای که از صدر تا ذیل آداب و رفتار اجتماعی آن متأثر از زیست‌جهانی سنتی است و زمینه‌های نظری و عملی ایجاد نظام‌های سیاسی نوآیین فراهم نیست، تجویز الگوی سیاسی مبتنی بر «جمهوریت» به معنای ایجاد نوعی «پیشانی سیاسی» در آن جامعه است. بدین‌سان تحول از یک نظام سیاسی به نظام سیاسی دیگر، نیازمند فاصله زمانی نسبتاً طولانی است؛ فاصله‌ای که در ادبیات علوم سیاسی به دوران «گذار» نام‌گذاری می‌شود؛ دورانی که برای مدیریت بحران‌های ناشی از تحول نظام‌های سیاسی به لحاظ ماهوی متفاوت و به لحاظ مبانی فلسفی و انسان‌شناسی متمایز، ضرورت دارد.

جامعه ایران در قرن نوزدهم میلادی به عنوان جامعه‌ای سنتی، هیچ تصویری از مؤلفه‌های نظام فکری عالم که جمهوریت یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های آن در حوزه نظام‌سازی سیاسی بود، نداشت. در چنین شرایطی و در وضعیت مواجهه ایران با نظام‌های فکری و سیاسی جدید در خلال نهضت مشروطیت، نحوه و شیوه مواجهه جامعه ایران با دنیای جدید مهم‌تر از نفس مواجهه بود. بنابراین روشن‌فکران ایرانی آگاه

به منطق دوران، نمی‌توانستند از این نکته غافل باشند. از جمله این روشن‌فکران می‌توان به محمدعلی فروغی اشاره کرد.

فروغی هم از منطق مناسبات جدید در جهان غرب آگاه بود و هم شرایط اجتماعی و سیاسی و روابط قدرت و نیروها در جامعه ایران را به خوبی می‌شناخت. آن آگاهی و این شناخت، وی را در جایگاهی قرار داده بود تا از تضاد درونی و ذاتی دو منطق متفاوت حاکم بر نظام سیاسی «جمهوریت» برخاسته از غرب و نظام سیاسی حاکم بر جامعه ایران به بصیرتی عمیق دست یابد.

مسئله پژوهش حاضر این است که دوگانه «سلطنت» و «جمهوریت» در نظام فکری محمدعلی فروغی را بررسی کند؛ زیرا وی نه می‌توانست نسبت به آزادی‌ها و قانون و تفکیک قدرت مستتر در ذات جمهوریت بی‌اعتنا باشد و نه نسبت به فقدان زمینه‌های فکری و اجتماعی لازم در ایران برای تحقق نظام نوآیین و بحران حاصل از آن بی‌تفاوت بماند. در این تحقیق برای نیل به مقصود از روش توماس اسپرینگز استفاده می‌شود تا با اتکا به مراحل چهارگانه وی، نظام فکری فروغی با دقت بیشتری مورد تحلیل قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

محمدعلی فروغی، شخصیتی چندبعدی در تاریخ معاصر ایران است. دل‌مشغولی‌های متنوع نظری و عملی از یکسو و پیشامدهای تاریخی و چرخش‌های سیاسی از سوی دیگر، وی را در وضعیتی معمایی قرار داده است. وی روشن‌فکری ایستاده در میانه «سنت» ادبی و فاخر ایران‌زمین و محمل انتقال عقاید فلسفی موقوم «مدرنیته» عصر روشنگری مغرب‌زمین و سیاست‌مداری بود که پیوندگاه میان دو فصل از تاریخ بود.

به موارد یادشده این نکته را نیز باید افزود که فروغی را می‌توان به اعتبار نقشی که در نهادسازی سیاسی و فرهنگی ایران در پی فروپاشی خاندان قاجار و برخاستن جنبش مشروطه‌خواهی داشت، «سیاست‌مداری مؤسس» و از جهت قرار گرفتن در شرایط تاریخی دو جنگ جهانی و اشغال کشور، سقوط سلسله قاجار، برآمدن خاندان پهلوی و بار دیگر سقوط رضاشاه و قدرت گرفتن محمدرضاشاه پهلوی، «سیاست‌مدار دوران

بحران» نامید. بدین‌سان شخصیت چندلایه و ایستادن در شرایط تاریخی دوگانه که غلبه هر یک از آن شرایط به تنهایی مستعد تعیین سرنوشت تاریخی ملتی کهن بود، محمد علی فروغی را به «متنی کلاسیک» و قرائت‌پذیر مبدل کرده که محل خوانش‌های متفاوت قرار گرفته است.

با وجود این اغلب آثار موجود درباره فروغی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. تحقیقاتی که با برجسته نمودن سوئی سیاست‌مداری و فعالیت‌های عملی وی سعی بر آن دارند تا نیات و اهداف فروغی در اتخاذ تصمیم‌های مهم تاریخی و دیپلماتیک را فاش نمایند و مطالعاتی که با تأکید بر بعد نظری و مساعی او در بازخوانی سنت ادبی، فرهنگی و تمدنی ایران‌زمین و انتقال مبانی فلسفی عصر تجدد مغرب‌زمین درصدد تعیین نقش و جایگاه فروغی در ایجاد «خودآگاهی ملی» هستند.

مطالعات دسته اول شامل تحقیقات علمی‌ای می‌شود که درباره کنش‌ها و مواضع سیاسی فروغی، یافته‌های مشترکی را ارائه نمی‌دهد. برخی از محققان با اندراج فروغی ذیل «واقع‌گرایی سیاسی» بر این نظر هستند که هدف فروغی از ورود به عرصه سیاست ایران، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، مدیریت بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی آن و گام نهادن در مسیر نوسازی کشور بود. در این راستا می‌توان به اظهارات حبیب یغمایی و مجتبی مینوی اشاره کرد که در نهم آذر ۱۳۵۰ در روزنامه اطلاعات، فروغی را سیاست‌مداری صدیق و ایران‌دوستی تمام‌عیار معرفی می‌کند. همچنین رعدی آذرخی (۱۳۶۷) در مقاله «فروغی در فرهنگستان» و سید علی محمودی (۱۳۹۰) در مقاله «در تراز جهانی: تحلیل و ارزیابی اندیشه‌ها و سیاست‌ورزی‌های محمدعلی فروغی»، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و مدیریت بحران‌های سیاسی را مبنای انگیزه فروغی برای ورود به عرصه سیاسی قلمداد می‌نمایند.

محققانی دیگر در این دسته، یافته‌های خود را در خدمت تأیید فرضیه یادشده نمی‌دانند و بر این باور هستند که ورود فروغی به عرصه سیاست ایرانی، هدفی جز خدمت به استقرار و تحکیم سلطنت پهلوی و حمایت از سیاست‌های انگلیس در ایران و اقداماتی «ماسونی» نداشت. سید احمد کسروی (۱۳۵۷) در کتاب «دادگاه» و عباس

اسکندری (۱۳۶۱) در «تاریخ مفصل مشروطیت ایران» به تأکید فعالیت‌های فروغی را خیانت‌آمیز می‌داند که دل در گرو ارتقای ایران نداشت و فریدون جنیدی (۱۳۹۰) در مصاحبه‌ای با عنوان «فروغی شایسته تکریم نیست»، وی را فراماسون و نوکر انگلیس معرفی می‌کند.

به موازات تحقیقات یادشده، پژوهش‌هایی در ارتباط با وجه نظری و فلسفی فروغی انجام شده که البته این مطالعات نیز یافته‌های واحد و مشترکی ندارند. هر چند نسبت به پژوهش‌های وجه اول اتفاق نظر بیشتری را می‌توان در این مطالعات مشاهده کرد. تحقیقاتی در این راستا، با قرار دادن نام فروغی در کنار نام روشن‌فکرانی که نقش مهمی در ورود، گسترش و رواج فکر و علم جدید در ایران داشتند، بر جایگاه فروغی در روند پیدایش و رشد و گسترش تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری جدید تأکید دارند و معتقدند که وی چه در آثار اولیه تاریخی خود و چه در پاره‌ای از گفتارها و نوشته‌های بعدی‌اش به اهمیت تاریخ و خودآگاهی تاریخی در تربیت و بیداری ملت ایران تأکید دارند.

این دسته از مطالعات عمدتاً محمدعلی فروغی را به سبب فعالیت‌های ادبی و فرهنگی فراوانش برمی‌گزینند که او به واسطه آشنایی روشمند و حساب‌شده با فرهنگ و تمدن اروپایی می‌خواست تمدن غربی را به نحو مطلوب به ایران معرفی کند و به یاری دانش وافر خویش از تاریخ و ادبیات ایران درصدد آموزش درس وارستگی، آزادگی و انسان‌دوستی بود.

در این باره می‌توان از مقاله «در پی خودآگاهی تاریخی ایرانیان» نوشته داریوش رحمانیان (۱۳۹۰) نام برد که فروغی را به عنوان نقطه‌عطفی در بیداری تاریخی و خودآگاهی ملی ایران مورد اشاره قرار می‌دهد و همچنین احمد واردی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه خود با عنوان «زندگی و زمانه محمدعلی فروغی»، وی را در زمره روشن‌فکران نسل دوم ایرانی قرار می‌دهد که نقش ممتازی در انتقال میراث فلسفی و معرفتی دنیای متجدد به ایران داشتند. چنگیز پهلوان (۱۳۸۲) در کتاب «ریشه‌های تجدد» ضمن بررسی رساله حقوق اساسی فروغی و نقش و جایگاه مهم وی در مدرسه علوم سیاسی و دانشکده حقوق، وی را یکی از مجاری انتقال میراث تجدد و اندیشه‌های جدید و فکر

قانون به ایران می‌داند.

البته در این دسته تحقیقات، برخی از محققان نام‌آشنایی ایرانی، درک فروغی از تاریخ و ادب ایران و همچنین تجدد غربی را ناقص می‌دانند و معتقدند که وی به دلیل دانش اجمالی در این باره و به‌ویژه در فهم برخی مباحث حقوق اساسی دچار مشکل بوده است. در این ارتباط می‌توان به سید جواد طباطبایی (۱۳۸۶) در کتاب «حکومت قانون» و در ذیل فصل پنجم اشاره کرد.

با بررسی اجمالی منابع و ادبیات تحقیق درباره فروغی، مقاله حاضر درصدد است تا فصل جدیدی از مطالعات درباره محمدعلی فروغی را به روی محققان بگشاید که در کنار پژوهش‌های دسته اول و دوم می‌توان از آن با عنوان «اندیشه سیاسی» فروغی یاد کرد. بدین معنا، بنا بر منطق درونی اندیشه سیاسی، فروغی درصدد «بازسازی نظامی آرمانی و خیالین» برای جامعه در حال «گذار» ایران بود که منطق عمل و مختصات فکری و ساختاری ایران زمانه او، فرصت طرح و تحقق آن را فراهم نمی‌کرد و در اندیشه او، طرح چنین «سامان سیاسی نیکی» به ابتدای وجه سیاست‌مداری وی، به مصلحت جامعه ایران آن زمان نبود.

روش زمینه‌گرایی توماس اسپریگنز

زمینه‌گرایی و متن‌گرایی به عنوان دو شیوه فهم در مواجهه با متون و اذهان تاریخی در اندیشه‌شناسی سیاسی محسوب می‌شود که هر دو کوشش‌هایی جهت درک مفاهیم مندرج در یک متن بوده‌اند. بر اساس رویکرد زمینه‌گرا، برای شناخت یک متن باید به بستر یا زمینه آن مراجعه کرد. «اندیشه‌ها، واکنشی به شرایط زمانه خود هستند». برای درک و تفسیر متون باید آنها را در بستر تاریخی و اجتماعی‌شان قرار داد. این رویکرد درست نقطه مقابل رویکرد متنی قرار می‌گیرد. بر اساس متدولوژی قرائت زمینه‌ای، فهم هر متن بر اساس شرایط اجتماعی و تاریخی نگارش آن امکان‌پذیر است. علاوه بر این فهم متن مستلزم فهم زمینه‌ای است که در آن مؤلف، نوع کلمات و عبارات مناسب یک متن را انتخاب کرده است (روشن، ۱۳۸۷: ۲۱).

روش اندیشه‌شناسی اسپریگنز، یکی از شاخص‌ترین روش‌های شناخت فهم زمینه‌ای است که ما در این مقاله از آن بهره می‌بریم. به نظر می‌رسد که تقریباً تمام نظریه‌پردازان سیاسی از مشاهده بی‌نظمی در زندگی سیاسی آغاز می‌کنند. اکثر نظریه‌پردازان آثار خود را در زمانی نگاشته‌اند که جداً احساس می‌کردند جامعه‌شان دچار بحران است (اسپریگنز، ۱۳۹۲: ۳۹). توصیه‌هایی که برای یک تصمیم سیاسی مشخص ارائه می‌شود، وقتی منطقی و پر معنی است که پس از شناسایی مشکل، تشخیص علل آن و اینکه چه چیزهایی یک راه‌حل را تشکیل می‌دهد، ارائه شود. چهارمین جزء روند نظریه‌پردازی، یعنی تصویر جامعه احیاشده، به «جسم شناور» می‌ماند. بنابراین حتی اگر در مرحله ارائه نظریه سیاسی این نظم رعایت نشود، در روند جستار، ترتیب این مراحل همیشه به ترتیب زیر است:

۱. مشاهده بی‌نظمی

۲. تشخیص علل آن

۳. ارائه راه حل

۴. تصویر جامعه احیا شده

مراحل مختلف روند کاملاً با هم مربوط هستند، ولی کلیت یکپارچه‌ای را تشکیل نمی‌دهند (همان: ۴۱).

کاربست روش

در بررسی دیده‌گاه‌های فروغی درباره «جمهوریت» و «سلطنت»، شخصیت مصلحت‌محور فروغی، حقیقت را در جمهوریت می‌بیند، اما واقعیت را در سلطنت می‌طلبد. فروغی در شرایط گذاری که بر جامعه ایران حاکم بود، نظم بخشیدن به جامعه را در پرتو سلطنت می‌دید. ما در پژوهش خود بر این باوریم که اندیشه محمدعلی فروغی برای حل مسئله ایران، دوگانه «سلطنت» و «جمهوریت» بود. «تبعیت اندیشه سیاسی از عینیت اجتماعی»، «اندیشه سیاسی در مقام پاسخ به مسائل زمانه» و «فهم اندیشه سیاسی از رهگذر بحران زمینه و زمانه اندیشمند سیاسی»، مفروضات قوام‌بخش

مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. بدین معنا، ورود به لایه‌های زیرین فکر سیاسی صرفاً با اصالت بخشیدن به ذهن و اندیشه و تمرکز بر «متن» و غفلت از «زمینه» تولید اندیشه مقذور به امکان نخواهد بود.

نویسنده در این پژوهش، اندیشه سیاسی فروغی را پاسخی به بحران زمانه و ضرورت‌های اجتماعی جامعه ایران در سال‌های اشغال و آشفتگی سیاسی می‌داند و با اتکا به چارچوب نظری اسپریگنز د صدد است تا به «کشف ذهن» فروغی از نسبت میان «سلطنت» و «جمهوریت» در پرتو بحران زمانه‌اش بپردازد. اسپریگنز، فهم اندیشه و کشف ذهن اندیشمند سیاسی را منوط به رصد دقیق مراحل «مشاهده بحران»، «تشخیص درد»، «بازسازی نظم خیالین» و «ارائه راه‌حل» در نظام فلسفی وی می‌داند.

مشاهده بحران

باید خاطرنشان ساخت که بر اساس الگوی کلی تغییر عمده در تاریخ ایران، سقوط دولت خودسر و مستبد، هرج و مرج و آشوب از پی دارد. جدیدترین پیشامد آن در جریان انقلاب مشروطه و پس از آن بود که به سرخوردگی عمومی از مشروطیت و از این رو استقبال از کودتای ۱۲۹۹ و پیامد آن منجر شد. این الگو در دهه ۱۳۲۰، با ظهور مجدد گرایش‌های هرج و مرج طلبانه و فروپاشنده، هم در مرکز سیاست و هم در ایالات، بار دیگر تکرار شد. اگر هرج و مرج تا حد قابل ملاحظه‌ای کمتر محسوس بود، عمدتاً ناشی از حضور فیزیکی و نفوذ چشمگیر متفقین در کشور بود (تابکی، ۱۳۹۳: ۵۸). پس از سقوط رضاشاه، قدرت‌های اشغالگر حدودی را برای هرج و مرج تعیین کرده بودند، چون منافعشان ایجاب نمی‌کرد که بی‌نظمی از حدی بیشتر شود. با این حال مقداری هرج و مرج هم شد (کاتوزیان، ۱۳۹۳: ۱۹).

در چنین شرایط بحرانی، فروغی به لطایف‌الحیل، جانشینی محمدرضا را به متفقین می‌قبولاند تا در بحرانی‌ترین روزهایی که بر ایران و ایرانیان می‌گذرد، کشور از هم نپاشد و قطعه‌قطعه نشود. او پیشنهاد سر ریدر بولارد، وزیر مختار انگلستان مبنی بر تغییر رژیم به نظام جمهوری با ریاست جمهوری خود را رد می‌کند، زیرا می‌اندیشد که این کار به

اغتشاش و درگیری می‌انجامد و شیرازه امور را در آتش سوزان اختلاف و چند دستگی از هم می‌گسلد. کار فروغی در شرایط حساس اخراج رضاشاه از قدرت و از کشور، اشغال ایران، ورشکستگی اقتصادی، ناامنی، شورش زندانیان، درگیری میان مردم و پاسبانان و مأموران دولتی، دشوارتر از آن بود که به سادگی قابل تصور باشد. اما او با یک طراحی پیچیده سیاسی چندوجهی، اوضاع آشفته را به تدریج مهار می‌کند و با مهارتی مثال‌زدنی، ایران را از درافتادن در هاویه هرج‌ومرج، کشمکش داخلی و جنگ و خونریزی بازمی‌دارد (محمودی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

خود فروغی هم پیشنهادی را که گفته می‌شد متفقین برای رهبری یک رژیم تازه در ایران به او کرده‌اند، نپذیرفت و در عوض با پرهیز از پیچیده کردن مسائل، رعایت نص قانون اساسی را برگزید (خاتمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۵۱). اشغال نظامی ایران، دوران بسیار سختی را برای ایرانیان رقم زده بود. کشور در ورطه بحران فرو غلتیده بود و مردم به نان شب محتاج بودند و حتی دولتیان، حق رفت و آمد و سفر آزادانه در خاک ایران را نداشتند (محمودی، ۱۳۹۰: ۲۱۷). تهاجم به ایران در جنگ جهانی دوم تنها به اشغال نظامی کشور محدود نماند؛ بلکه با دخالت تام و تمام در همه امور مملکت توسط متفقین همراه شد، به گونه‌ای که آنها در همه امور کشوری و لشکری و حتی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران نیز دخالت می‌کردند (خاتمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۴۸).

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان به نکاتی از سخنرانی رادیویی فروغی اشاره دارد که قابل تأمل است. وی می‌گوید: «برخی سیاستمداران و ناظران مسئولیت‌شناس، مشکل اساسی کشور را ادامه حکومت استبدادی دولت و بی‌بندوباری جامعه می‌دانستند. فروغی با تجربه یک دهه هرج‌ومرج پس از انقلاب مشروطه و یک دهه حکومت مطلق و استبدادی رضاشاه، درک عمیقی پیدا کرده بود که در سخنرانی رادیویی طولانی او سه هفته پس از کناره‌گیری رضاشاه پیداست. او در آغاز، آزادی و شرایط وجود آن را تعریف کرد: از رنج و محنتی که در ظرف ۳۰-۴۰ سال گذشته به شما رسیده است، امیدوارم تجربه آموخته و معنی آزادی را دریافته باشید. در این صورت می‌دانید که معنی آزادی، این نیست که مردم خودسر باشند و هر کس هرچه می‌خواهد بکند. در عین آزادی، قیود و حدود لازم است. اگر حدودی در کار نباشد و همه خودسر باشند، هیچ‌کس آزاد

نخواهد بود و هر کس از دیگران قوی تر باشد، آنان را اسیر و بنده خود خواهد کرد. فروغی سپس به اصل موضوع، یعنی معنا و حدود حکومت قانون پرداخت: قیود و حدودی که برای خودسری هست، همان است که قانون می‌نامند. وقتی آزادی خواهد بود که قانون در کار باشد و هر کس حدود اختیارات خود را بداند و از آن تجاوز نکند. پس کشوری که قانون ندارد و یا قانون در آن مجری و محترم نیست، مردمش آزاد نخواهند بود و آسوده زیست نخواهند کرد... پس اولین سفارشی که در عالم خیرخواهی و میهن‌دوستی به شما می‌کنم این است که متوجه باشید که ملت آزاد آن است که جریان آموزش بر وفق قانون باشد... پس از آن، فروغی به دقت تفاوت مدرنیسم و شبه‌مدرنیسم را تعریف کرد و می‌گوید: «اصل تمدن این است که ملت تربیت داشته باشد و بهترین علامت تربیت داشتن ملت این است که قانون را رعایت کند». از این روشن تر نمی‌توان به برخورد شبه‌مدرنیستی با توسعه اجتماعی و اقتصادی اشاره کرد. اما در آن زمان، فوری‌ترین مشکل کشور، درگیری مخرب و هرج‌ومرج بود. به همین سبب فروغی تأکید کرد که مهم‌ترین ویژگی تجدد و حتی تمدن آن است که هم دولت و هم جامعه قانون را رعایت کنند» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۵۶).

فروغی می‌گوید: «ایران اول باید وجود پیدا کند تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن ایران وجود افکار عامه است. وجود افکار عامه بسته به این است که جماعتی ولو قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس، بس گفتم زبان من فرسود» (فروغی، ۱۳۸۷: ۷۹).

تشخیص درد

با توجه به دیدگاه دکتر کاتوزیان که جامعه ایران را جامعه کوتاه‌مدت می‌داند و با توجه به سوابق تاریخی چرخه آزادی، دیکتاتوری و استبداد، هر زمان که مردم به آزادی نسبی دست پیدا کردند، دیری نپایید که دوباره دیکتاتوری و استبداد سر برآورد. در چنین شرایطی، «فروغی در خطابه تاج‌گذاری رضاشاه در اندیشه ایران بود». فروغی سپس شمه‌ای از تاریخ ایران را از آغاز تا دوران صفویه، در کمال ایجاز تصویر می‌کند، بدون آنکه نامی از سلسله قاجاریه ببرد. فروغی بدین‌سان به رضاشاه و بزرگان کشور

گوشزد می‌کند که به تاریخ ایران وقوف دارد و جایگاه شه‌ریاران ایرانی را می‌شناسد و آگاه است که هر یک و از جمله رضاشاه در چه مرتبه‌ای قرار دارند. پیداست که فروغی با خاستگاه اجتماعی، خلیقیات، روان‌شناسی و به‌ویژه خوی تند و خشن رضاشاه پهلوی به خوبی آشناست. او اکنون می‌رود که پادشاه ایران شود. در حالی که بدون تردید، با تکیه به همت و پایدردی ایرانیان در جنبش مشروطه‌خواهی به این مقام دست می‌یابد. ایران، قانون اساسی، مجلس شورای ملی، دستگاه قضا و دولت خود را از مشروطه دارد. این مشروطه بود که قدرت مطلق و بی‌حدوحصر شاه را به حدود قانون مقید کرد و حاکمیت را از آن مردم دانست و طومار خودکامگی و استبداد مطلق را درهم پیچیده و مقرر داشت که شاه نه فوق قانون است و نه برابر آن. شاه باید در چهارچوب قانون اساسی «سلطنت» کند و «حکومت» را به نمایندگان برگزیده ملت واگذارد (محمودی، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

فروغی با فساد مالی و اداری در ایران به خوبی آشناست. او می‌داند که دربار همواره در درازنای تاریخ ایران، گرانیگاه تمرکز قدرت و از این‌رو تمرکز فساد و محور گردآمدن افراد فرصت‌طلب، سودجو، بی‌هنر پرمدها و هرزه‌درا بوده است. پس عجب نیست که رضاشاه را از این خطر زنه‌ار بدهد و بگوید ملاک دولتمردی و خدمت‌گذاری، برخورداری افراد از دانش و تربیت و لیاقت و کفایت و پاک‌نهادی و درایت است، نه جا خوش کردن بی‌هنران، بی‌کفایتان، نالایقان و بی‌تدبیران در کرسی‌های قدرت (همان: ۲۱۸).

ارائه راه‌حل

روشن‌فکران ایرانی از همان ابتدای قرن نوزدهم میلادی، از نظر نوع جهان‌بینی خود را متمایز از دیگر اقشار جامعه می‌دانستند. آنان جامعه ایران را جامعه‌ای راکد و سامان سیاسی آن را عقب‌تر از زمان تلقی می‌کردند و بهبود اوضاع جامعه و روزآمد ساختن سامان سیاسی آن را وظیفه خود می‌دانستند (قیصری، ۱۳۹۳: ۳).

«فروغی به عنوان سیاست‌مداری واقع‌گرا و باتدبیر کوشید حضور غیر قانونی و لجام‌گسیخته اشغالگران را در چهارچوب تعهداتی قانونی محدود کند. بر این اساس پیمان سه‌جانبه میان ایران، انگلستان و شوروی را به امضای طرفین رسانید. بر پایه این

پیمان مقرر شد در برابر همکاری‌های ایران با متفقین در طول جنگ، دو دولت یادشده از سوی استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کنند. از سوی دیگر متعهد شوند شش ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم، نیروهای نظامی خود را از ایران خارج کنند. گرانی‌گاه سیاست‌ورزی فروغی، «واقع‌گرایی سیاسی» بود. او به عنوان سیاستمدار مؤسس دوران آغازین نوسازی ایران می‌کوشید با شناخت ظرفیت‌ها و تنگناها، در زمان مناسب، بهترین و ممکن‌ترین تصمیم‌ها را برای حفظ ایران و توسعه و آبادانی آن اتخاذ کند و به اجرا درآورد. دیدیم که بنیان‌های دولت مدرن البته نه در وجه مدرنیسم، بلکه در وجه نوسازی توسط او و هم‌اندیشانش نهاده شد. او در ادامه کار خود به‌درستی اولویت را به حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران داد که با دستاویز قرارداد ۱۹۱۹ در خطر تجزیه از سوی انگلیسی‌ها بود.

سیاست او، سیاست ستیز و دشمنی با کشورها نبود. او در عین رفتن به مصاف شیر درنده استعمار در کنفرانس ورسای و خنثی کردن طرح تقسیم ایران، به دولتمردان ایران اندرز می‌دهد که به جای دشمنی با انگلستان، بکوشند از رابطه با این دولت برای کشور سود ببرند. فروغی در واقعه گوهرشاد، موضع مستقل انسانی و حقوق بشری خود را با عدم تأیید کشتار مردم نشان داد، هر چند بهای سنگینی در برابر آن پرداخت. او اموال و املاکی را که رضاشاه به زور غصب کرده بود، با تدبیری مثال‌زدنی، از شاه در حال فرار باز پس گرفت و به صاحبان اصلی آن برگردانید.

با سقوط رضاشاه، خلأ قدرت در کشور اشغال‌شده، خطر آشوب داخلی و تجزیه سرزمینی را به میان آورد. فروغی کوشید با اعمال سیاست‌های چندوجهی، هماهنگ و متوازن، جغد خطر را از بام ایران دور کند و به تثبیت یکپارچگی و امنیت ملی بپردازد. پیمان سه‌جانبه میان ایران، انگلستان و شوروی، حضور غیر قانونی ارتش‌های اشغالگر را در چهارچوب تعهدات قانونی محدود کرد تا استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت بشناسند و با اتمام جنگ، خاک ایران را ترک کنند» (محمودی، ۱۳۹۰: ۲۱۷).

«فروغی سیاست‌مدار دوران بحران بود؛ زیرا در فضای توفان‌زده دو جنگ جهانی اول و دوم، با سقوط خاندان قاجار و برآمدن سلسله پهلوی به نخست‌وزیری رسید و بار دیگر با سقوط رضاشاه و به قدرت رسیدن محمدرضا پهلوی، در این مقام قرار گرفت. او در سه

دوره نخست‌وزیری، کوشید ایران اشغال‌شده و ضربه‌پذیر به واسطه خلأ قدرت سیاسی را سرپا نگاه دارد و از تجزیه کشور و فرو افتادن آن در هاویه هرج‌ومرج و وابستگی جلوگیری کند. هدف فروغی از ورود به عرصه سیاست ایران، حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور، مدیریت بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی مربوط به ایران و گام نهادن در مسیر نوسازی کشور بود.

فروغی با مسئولیت‌شناسی آگاهانه، با همه وجود و استعداد در اندیشه خدمت به ایران بود و نه نزدیک شدن به کانون قدرت سیاسی، از سر شیفتگی به خاندان پهلوی یا به دنبال ریاست‌طلبی، زراندوزی و ارضای حس خودخواهی و شهرت‌طلبی. در آثار به‌جامانده از فروغی که در چند جلد انتشار یافته، واژگان ایران، تاریخ ایران، فرهنگ ایران، ادبیات ایران و مردم ایران، بیش از همه تکرار شده است. کارهای فکری فروغی، همه و همه حول محور ایران و ایرانیان و اعتلای کشور و مردم فراهم آمده است. فروغی از آن دسته از سیاست‌مداران بزرگ ایران بود که به درستی دریافته بود حکومت‌ها و رژیم‌ها می‌آیند و می‌روند. آنچه دیرپاست و برجا می‌ماند و باید اولویت و اهمیت حیاتی آن را دریافت و در حفظ آن با جان و دل کوشید و تن به هیچ‌گونه سازش و معامله‌ای نداد، سه چیز است: مردم ایران، سرزمین ایران و فرهنگ، دین و اخلاق ایرانی» (همان: ۲۱۹). این مرد بزرگ نه تنها جایگاه بلندی در دنیای سیاسی ایران داشت، ادیب و متفکر بزرگی نیز بود (اندیشه، ۱۳۹۳: ۱۰۵).

تصویر جامعه احیاشده یا همان جامعه مطلوب

«سرآغاز تحول فکری روشن‌فکران ایرانی در سده بیستم با تلاش برای یافتن پاسخ به این پرسش آغاز شد که چگونه می‌توان عقلانیت و مدرنیته را به بهترین وجه با فرهنگ ایرانی تلفیق و ادغام کرد. محمدعلی فروغی را باید از نخبگان این گروه از روشن‌فکران شمرد. زندگی سیاسی و آثار قلمی او، شاید بیشتر از زندگی و افکار هم‌روزگاران و هم‌قرانانش، معرف سازش و آمیزش دو فرهنگ غربی و ایرانی به نظر می‌رسد. نوشته‌های سیاسی و فلسفی فروغی را می‌توان حاصل کوشش‌های جدی روشن‌فکران ایرانی برای آشنایی منظم و گسترده با سنت‌های فلسفی و سیاسی مدرن دانست.

وی به نسل دوم روشن‌فکران ایرانی تعلق داشت که خود در پرتو انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ ش فرصت یافتند به گونه‌ای فعال‌تر در زندگی سیاسی جامعه سهیم شوند. هدف و امید فروغی آن بود که با تمرکز توان خود بر «اصلاحات از بالا»، شرایط مناسب در کشور برای بهره‌جویی از ارزش‌های مدرن و لیبرال فراهم آید. او برای تحقق چنین هدفی کوشید تا نه تنها اهداف و برنامه‌های سیاسی رضاشاه (۱۹۲۱-۱۹۴۲) را از راه مداخله و مشارکت در نهادهای گوناگون اداری و تصدی مناصب مختلف حکومتی، متأثر از اندیشه‌های خود سازد، بلکه از راه ترجمه و تألیف متون کلاسیک فرهنگ غربی و سخنرانی و مقاله‌نویسی، اندیشه‌های فلسفی، اقتصادی و سیاسی مدرن را به ایرانیان معرفی کند.

دوران پادشاهی رضاشاه، دوران دگرگونی‌های عمیق اجتماعی و فرهنگی بود. اندیشه‌ها و آرمان‌های غرب، که تا اواخر دوران قاجار به تدریج از راه سخنان و نوشته‌های سرآمدان فرهنگی و سیاسی به جامعه ایران راه یافته بود، سرانجام به دست دولتمردانی چون فروغی به ساحت آزمون و عمل رسید. در واقع این دگرگونی‌ها در چنان ابعاد و گستره‌ای بود که کم از دگرگونی‌های انقلابی نداشت. بن‌مایه آرمانی این دگرگونی‌ها، اعتقاد کامل به ضرورت تحقق مدرنیته از راه تضعیف قدرت سنتی و گسترده مذهب و روی آوردن به عقلانیت عملی بود. فروغی اما در عین باور به ضرورت ورود جامعه ایران به عرصه مدرنیته، اعتقادی ژرف به ارزش‌های فرهنگی و معنوی میراث ایران داشت» (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

فروغی در درآمد «پیام من به فرهنگستان» می‌گوید: «پس من چون دوستدار ایرانم و به ملیت ایرانی دلبستگی دارم و ملیت ایرانی را مبنی بر فرهنگ ایرانی می‌دانم و نمایش فرهنگ ایرانی به زبان فارسی است، نمی‌توانم دل را به زبان فارسی بسته نداشته باشم» (فروغی، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

بر همین اساس هدفش ایجاد حکومتی نیرومند و متمرکز بود که بتواند در برابر دست‌اندازی غرب مقاومت کند و در همان حال جامعه ایران را بدون توسل به خشونت، به نوسازی و مدرنیته رهنمون شود. فروغی همانند اغلب روشن‌فکران نوگرای هم‌روزگار خود، رضاشاه را رهبری فرهنگ‌می‌دانست و توانایی پایان دادن به اوضاع نابسامان و پر مخاطره کشور پس از جنگ جهانی نخست را در او یافته بود. از همین‌رو و به امید

بیرون کشیدن ایران از ورطه هرج و مرج و تجزیه، از برنامه جامع اصلاحات پیشنهادی رضاشاه در خلال دو دوره نخست وزیری اش حمایت کرد. فروغی وظیفه روشننگری و آموزش هم‌میهنان خود را در کسوت استاد دانشگاه و نیز ریاست دانشکده علوم سیاسی در سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۰ پی گرفت. نوشته‌ها و ترجمه‌های او در این سال‌ها عمدتاً درباره قوانین بنیادی و اساسی در کشورهای اروپای غربی بود. فروغی با اعتقاد به اصول روشننگری در فرانسه و به‌ویژه با شناختی که از آرای مونتسکیو داشت، بر اصل انفصال قوای حکومتی تأکید می‌ورزید (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۱۰۶).

فروغی در کتابی که با عنوان «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت ملل» در سال ۱۹۰۷ در تهران منتشر کرد، چنین نوشت: «وظیفه دولت این است که حافظ حقوق افراد ناس، یعنی نگهبان عدل باشد. دولت از عهده انجام وظیفه خود برنمی‌آید، مگر اینکه به موجب قانون عمل کند. وجود قانون متحقق نمی‌شود، مگر به دو امر: اول وضع قانون و دوم اجرای آن. پس دولت دارای دو نوع اختیار است: یکی اختیار وضع قانون و دیگر اختیار اجرای قانون. هرگاه اختیار وضع قانون و اختیار اجرای آن در دست شخص واحد و یا هیئت واحد باشد، کار دولت به استبداد می‌گردد... بر این پایه دولت تنها زمانی قانونی است که این دو قوه آن از هم جدا و در دست دو گروه مستقل و جدا باشد (فروغی، ۱۳۸۴: ۲۲).

فروغی در فصل دوم همین کتاب درباره دو مفهوم آزادی و مساوات به بحث پرداخته است. درباره آزادی چنین می‌گوید: «آزادی عبارت است از اینکه شخص اختیار داشته باشد که هر کاری را که میل دارد بکند، به شرط آنکه ضرری به دیگران وارد نیابد» (همان: ۱۳۱).

در این زمینه او اشکال گونه‌گون آزادی، از جمله آزادی مطبوعات، آزادی مالکیت خصوصی، آزادی اجتماعات و آزادی آموزش و یادگیری و... را توضیح داده است. در زمینه برابری مردمان نیز می‌گوید که «مساوات عبارت از یکسان بودن حقوق عموم ناس است... و باید شامل مساوات در پناه قانون، مساوات در برابر دیوان عدالت و مساوات در شغل و مساوات در اخذ مالیات» باشد (همان: ۱۵۸).

چنگیز پهلوان در پیشگفتار ریشه‌های تجدد درباره رساله حقوق اساسی فروغی چنین نگاشته: «این رساله تا جایی که می‌دانم نه تنها نخستین متنی است که به زبان فارسی راجع به قانون اساسی به صورت آکادمیک نوشته شده است، بلکه از نظر برابرنهاده‌ها نیز نخستین متن در عرصه علوم حقوقی است. معادل‌گذاری‌های فروغی در آن زمان درخور توجه است و کوشش او در فارسی‌سازی زبان حقوق اساسی در غرب درخور ستایش» (پهلوان، ۱۳۸۲: ۱۶).

«اندیشه‌های فروغی در زمینه قانون اساسی، آزادی و برابری انسان‌ها، اثری قابل ملاحظه در آشنا کردن ایرانیان با اصول اندیشه‌های مدرن داشته است. در کسوت رئیس دیوان عالی تمیز در سال ۱۹۱۲ بود که فروغی شالوده نظام دادگستری نوین ایران را بر گرتة نهادهای قضایی اروپایی ریخت، روند بر کنار کردن روحانیون از محاکم را تسریع کرد و راه را بر تدوین قوانین مدنی و جزایی و آیین‌های دادرسی مدنی و کیفری گشود. فروغی با آگاهی بر این واقعیت نیز که نظام آموزشی و فرهنگی ایران تحت تأثیر و نظارت انحصاری روحانیون است، در بهار سال ۱۳۱۴ بنیاد فرهنگستان ایران را پی ریخت. نخستین رئیس آن شد و در دوران نخست‌وزیری نیز به عنوان عضو فعال در نشست‌های آن شرکت می‌کرد. در سخنرانی مشهوری که در فرهنگستان ایراد کرد و بعدها با عنوان پیام من به فرهنگستان به چاپ رسید، بر این نکته انگشت گذاشت که آن نهاد باید نقشی خردمندانه در هدایت جریان اصلاحات کشور ایفا کند؛ نه تنها از راه آشنا کردن ایرانیان با آثار ارزنده نویسندگان و سرایندگان بزرگ ایران، بلکه با تسهیل کار فراگیری بهتر زبان‌های خارجی و نیز ترجمه آثار کلاسیک تمدن غربی.

از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی که بگذریم، فروغی علاقه خاصی به فلسفه غرب و به‌ویژه آرا و اندیشه‌های افلاطون و دکارت داشت. در سال ۱۲۹۷ ش. وی نخستین اثر فلسفی خود را با عنوان «حکمت سقراط به قلم افلاطون» به چاپ رساند. چندی بعد، «گفتار در روش» دکارت را ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۱ ش. آن را همراه با مقدمه‌ای مبسوط با عنوان «سیر حکمت در اروپا» انتشار داد. او در مقدمه این کتاب به تفصیل درباره تحولات تاریخی فلسفه در غرب سخن رانده است. این اثر را که در واقع نخستین اثر فلسفی غربی به

زبان فارسی بود، می‌توان معرف بنیاد فلسفی ارزش‌های مدرن و عقلانی مورد نظر فروغی برای سیاست در ایران دانست. در واقع به نظر می‌رسد که روشن‌فکرانی چون فروغی امیدوار بوده‌اند که از راه آموزش جوانان ایران و آشنا ساختن آنان با چشم اندازهای فلسفی مدرنیته که بر پایه گستره‌ای وسیع از شناخت علوم، سیاست، اقتصاد و فرهنگ استوار است، بتوانند مقدمات اصلاحات لازم در ایران را پدید آورند.

فروغی به نیکی می‌دانست که مدرنیته با تأکید بر عقل و خودباوری فلسفی انسان آغاز شده است. ترجمه‌های او از آثار دکارت و به‌ویژه تأکید او بر گفته مشهور فلسفی دکارت، «می‌اندیشم پس هستم»، به نظر او کوتاه‌ترین و درست‌ترین راه برای معرفی مفاهیم عقل و عقلانیت به اهل دانش و اندیشه در جامعه ایران بود تا به یاری آن بتوانند هر آنچه را در دسترس عقل نیست، باطل و بی‌ربط شمرند. ایمان و اعتقاد فروغی به ارزش‌های مدرن و عقلانیت علمی مطلق بود. در عین حال او یکی از معدود روشن‌فکران ایرانی زمانه خود بود که پیوسته و آشکارا می‌کوشید که بین ملت‌گرایی ایرانی و انسان‌گرایی مدرن، تعادلی مطلوب به وجود آورد» (جهانگلو، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

فروغی در مقدمه چاپ اول «شش رساله (حکمت سقراط و افلاطون)» می‌نویسد: «... اگر در ازمنه سابق، یونان درخشان‌ترین سرچشمه علم و هنر بود، همان وقت ایران نیز بزرگ‌ترین نگهبان تمدن و تصفیه‌کننده اخلاق یا رواج‌دهنده انسانیت شمرده می‌شد و قبل از رومیان، مقتدرترین ناشر مدنیت به نظر می‌آمد؛ بلکه برخلاف دولت سخت و صلب روم، دولت و مملکت ایران همیشه از مراکز سلامت ذوق و لطف طبع و آثار علمی و هنری بوده است و چون زمان پستی روم و خاموشی مشعل یونان در رسید، از روزگار سلطنت انوشیروان تا استیلای مغول و تاتار، اقوام ایرانی گاهی به استقلال و زمانی در تحت لوای اسلامی، چراغ خود را از مشعل تابنده معرفت افروخته و گذشته از داشتن مقام اعلی در بسیاری از ذوقیات، خویشتن را در دوره اسلامی بهترین خلیفه یونانیان در علم و حکمت نشان داده است» (افلاطون، ۱۳۹۲: ۶).

«در نظر او، عشق به وطن نه تنها تبیینی با انسان‌دوستی در معنای وسیع کلمه ندارد، بلکه یکسره با آن سازگار است. نیز به اعتقاد او هرگز نباید وطن‌دوستی را بهانه‌ای برای دشمنی با دیگر مردمان قرار داد و یا بر تفاوت بین اقوام و ملل برای مقاصد سیاسی تأکید

کرد و بر آنها دامن زد. در باور او، وجه مشترک همه جوامع بشری در این است که هر یک در حد توانایی خود به نوعی رهرو مسیر ترقی و تعالی است. از آرای گوناگون فروغی در باب مقوله ملی‌گرایی و وطن‌دوستی چنین برمی‌آید که او بین هویت ملی ایرانیان و ارزش‌های دینی دیرینه آنان، پیوندی قابل ملاحظه می‌بیند. از سوی دیگر، این نیز مسلم به نظر می‌رسد که فروغی در ذهنیت خویش، انسانی‌آزادمنش، آزادی‌خواه و نوگراست و به زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه از منظری عقلانی می‌نگرد.

مجتبی مینوی، از هم‌دورگان و دوستان فروغی، او را انسانی جامع‌الاطراف، دانش‌دوست و فرهیخته می‌شمرد که نه تنها در سیاست، بلکه در علوم، ادبیات و فرهنگ و فلسفه دستی توانا و تبحری کم‌نظیر داشت. این تبحر به‌ویژه در مسائل سیاسی، از بن‌مایه‌ای آزادمنشانه و عمل‌گرا سرچشمه می‌گرفت. هر چند در دوران تصدی‌اش بر مقامات عمده سیاسی در دوران پهلوی، فروغی فرصت چندانی برای جامعه عمل پوشیدن به آرمان‌های انسانی و خردمندانه خود نیافت، با شفافیتی که در گفتمان سیاسی خود در دوران نخست‌وزیری داشت، نقشی مهم در ارتقای عقلانیت سیاسی در ایران ایفا کرد. نحوه ایفای مسئولیت‌های گونه‌گونی که فروغی در طول زندگی سیاسی و فرهنگی خویش بر دوش گرفت، نقطه‌عطفی در کشمکش دیرینه میان اندیشه‌های تمام‌خواه مذهبی از یکسو و موازین تفکر لیبرال مدرن و عقلانیت عمل‌گرا در ایران از سوی دیگر به شمار می‌آید. فروغی را باید همانند بسیاری از هم‌عصران او، حاصل همین کشمکش شمرد؛ کشمکشی که با توجه به نقش تاریخی که جامعه ایرانی در معادله بین قدرت سلطنت و روحانیت می‌پنداشته، اجتناب‌ناپذیر بوده است. تلاش فروغی و همانندان او، راه را بر پدیداری و گسترش ذهنیت سکولار و لیبرال در جامعه گشود و نخستین مرحله از آگاهی شهروندان ایران به ضرورت دستیابی به دستاوردهای فلسفی و سیاسی دنیای پیشرفته را بنیان نهاد» (جهانبگلو، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

بازگشت به صحنه سیاست و بحران شهریور ۲۰

مرزهای اندیشه متفکر سیاسی را باید با تحلیل مرزهای شرایط تاریخی و افق فکری وی مورد تفهم قرار داد. با این توضیح، سنجش نسبت سلطنت و جمهوریت در بستر

اندیشه فروغی را باید در ترسیم و ارائه تصویری از نسبت سلطنت و جمهوریت جست‌وجو کنیم که در متن جامعه ایرانی محل نزاع بود. بنابراین در این قسمت ابتدا به ارائه مختصری از بحران شهریور ۲۰ و سپس به سیر تاریخی نزاع سلطنت و جمهوریت در جامعه روشن‌فکری و غیر روشن‌فکری ایرانی می‌پردازیم تا زمینه بحث درباره نسبت‌سنجی این دو الگوی سیاسی در ذهن و ضمیر فروغی در مقام پاسخ و راه‌حل برای بحران‌های زمانه وی فراهم شود. بیش از شش سال به درازا کشید تا رضاشاه بار دیگر فروغی را فراخواند، اما زمانی که او را فراخواند، فروغی مهم‌ترین نقش را در سراسر زندگی سیاسی خود بازی کرد. سوم شهریور ۱۳۲۰ / ۲۵ اوت ۱۹۴۱ بود که ارتش‌های انگلیس و شوروی، بی‌طرفی ایران را با حمله به خاک این کشور و اشغال آن نقض کردند. دستاویز این حمله، اکراه رضاشاه از اخراج شهروندان آلمانی از ایران بود. اما انگیزه پنهان، تسلط بر راه‌آهن سراسری تازه‌ساز ایران و تأمین انتقال آسان محصولات تولیدشده آمریکایی مورد نیاز شدید اتحاد شوروی بود. این حمله، دشوارترین زمان در تاریخ جدید ایران به شمار می‌رفت. رضاشاه که از اقدام متفکین متحیر شده بود، به فروغی متوسل گردید (واردی، ۱۳۹۴: ۹۳).

چون گروه کوچکی که در موفقیت‌های سال‌های نخست سلطنت رضاشاه بسیار دخیل بودند، همه از میان رفتند و ایران از پویاترین چهره‌های سیاسی خود محروم شد، فقدان اینان نادرستی این نظریه را نشان داد که می‌گوید «افراد در شکل بخشیدن به رویدادها اهمیتی ندارند و نقش بارز را نیروهای بزرگ‌تر، خدایان یا دیالکتیک تاریخ صرفاً بازی می‌کنند». (غنی، ۱۳۷۷: ۴۲۳).

به دنبال وقایع اسفبار شهریور ۱۳۲۰، اوضاع و احوال مملکت به وضع عجیبی به هم خورد. ناامنی، شرارت، دزدی و یاغیگری در اطراف و اکناف ایران رونق گرفت. غالب شهرها و روستاها، امنیت و آسایش خود را از دست دادند. هر روز گزارش‌های وحشتناکی به گوش می‌رسید. اوضاع فارس آنچنان مغشوش و به‌هم‌ریخته بود که برای آنجا استاندار نظامی تعیین کردند (عاقلی، ۱۳۶۷: ۱۸۴).

با هجوم نیروهای انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ و فروریختن پایه‌های استبداد، نارضایتی‌های سرکوب‌شده شانزده‌ساله بیرون ریخت. هنگامی که افسران از

پایتخت گریختند و سربازان به روستاهای خود فرار کردند، رؤسای ایلات و عشایر هم که بسیاری از آنها به بهبود اوضاع امیدی نداشتند، از حوزه نظارت پلیس در تهران گریختند و به سوی دار و دسته‌های طایفه‌ای خود روانه شدند. سیاستمداران کهنه‌کار هم که در بازنشستگی‌های اجباری زخم‌هایشان را درمان می‌کردند، با شتاب به صحنه عمومی بازگشتند. رهبران مذهبی از کتابخانه‌های حوزه‌ها خارج شدند و وعظ و خطابه را از سر گرفتند. روشن‌فکران نیز که بیشترشان جوان‌تر از آن بودند که مشکلات و گرفتاری‌های سال‌های ۱۲۸۶-۱۳۰۴ را به یاد آوردند، به قصد ساختن کشوری جدید و با انتشار روزنامه، جزوه و تشکیل احزاب سیاسی با شور و شوق تمام وارد صحنه سیاست شدند. حتی نمایندگان چاپلوس و بوروکرات‌های متملق نیز جسارت به خرج دادند، عدم وابستگی خود را اعلام و ارباب سابق خود را متهم کردند. بدین ترتیب دوران سکوت، جای خود را به فریاد نمایندگان پرشور، روزنامه‌نگاران سرزنده و بانشاط، رهبران صریح‌اللهجه حزبی و تظاهرکنندگان ناراضی داد (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۲۰۸).

به جز برشمردن مشکلات امنیتی و دیپلماسی برای دولت فروغی، عمده‌ترین معضل دولت وی، در حوزه اقتصاد و تأمین معیشت مردم بود. کمبود شدید مواد غذایی و سایر کالاهای اساسی مانند قند، شکر، نفت و به‌خصوص نان، واقعیت دشوار زندگی در سراسر کشور گشته بود. واقعیت تلخی که هم‌زمان با اشغال ایران و ورود ارتش‌های متفقین به داخل کشور تشدید هم شده بود. نیاز نظامیان یادشده به مواد غذایی و سوخت و پول و... از عوامل تأثیرگذار در تشدید این روند بود؛ زیرا آنها سعی داشتند مطالبات خود را با ریال تهیه کنند که ارزش کمتری نسبت به ارز آنها داشته باشد تا هنگام تبدیل، ریال بیشتری دریافت کنند. دولت نیز بنا به خواست متفقین، ابتدا ارزش پول ایران را صد در صد کاهش داد، به طوری که نرخ برابری ریال و لیره استرلینگ از ۶۸ به ۱۴۰ ریال رسید تا جایی که کاهش ارزش ریال، درآمد صادراتی ایران و تراز پرداخت‌های آن را به شدت تحت تأثیر قرار داد و اثر مخربی بر اقتصاد مردم فقیر ایران برجا گذاشت (خاتمی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۵۶).

انعکاس نزاع تاریخی سلطنت و جمهوریت در ذهن و ضمیر فروغی

فکر جمهوری‌خواهی نزد برخی از اندیشمندان سیاسی ایران در قرن نوزدهم وجود

داشت اما کمتر کسی در آثار خویش به نحو مبسوط و مقتضی به آن پرداخت. بیشترین این اندیشمندان به قانون‌خواهی و نهایتاً مشروطه‌خواهی می‌پرداختند و این شاید به سبب آگاهی ژرف آنها از شرایط و اوضاع فرهنگی و سیاسی ایران در آن روزگاران بود، که به‌هیچ‌وجه آمادگی برای استقرار رژیم جمهوری نداشت (رحمانیان، ۱۳۷۹: ۱۱).

در سال‌های اشغال کشور و آشفتگی سیاسی، به کشف ذهن فروغی و نسبت میان «سلطنت» و «جمهوریت» در پرتو بحران زمانه‌اش می‌پردازیم. فروغی درباره محتوای روزنامه تربیت که پدرش منتشر می‌کرد، می‌گفت: «کم‌کم چشم و گوش مردم را به منافع و مصالح خودشان بازمی‌کند» (یغمایی، ۱۳۳۹: ۶۵-۶۶). هنگامی که در ۲۱ سالگی در دارالفنون به تدریس تاریخ و علم سیاست پرداخت، با اصول نظری علم سیاست آشنا شد و با تدریس تاریخ جهان و ایران به اوضاع جهان و کشور خویش آگاه‌گشت و با آگاهی‌ای که از فلسفه غرب داشت، در مدرسه سیاسی به تدریس حقوق بین‌الملل پرداخت.

فروغی در خاطرات روزانه‌اش به مطالعه هر روزه روزنامه‌های ایران و گاه خارجه و کتاب‌های ایرانی و خارجی اشاره می‌کند و با توجه به ارتباطات پدرش با رجال درجه اول مملکت، نسبت به آنچه در مملکت می‌گذشت، وقوف کامل داشت. در افکار فروغی، سلطنت خودکامه و مطلقه هیچ جایی ندارد؛ ولی از آنجایی که از فقدان دانش و آگاهی جامعه خویش آگاه بود، از همان ۱۷ سالگی که به عنوان مترجم وارد دستگاه ناصری شد، تا ۶۷ سالگی که از دنیا رفت، با احتساب شش سال خانه‌نشینی، حدوداً پنجاه سال در بطن حکومت بود و با تألیف و تدریس و سخنرانی از اوضاع جامعه خویش آگاه بود. در بندهای متعدد ماده ۱۳ آیین‌نامه لژ بیداری ایرانیان به تشریح فلسفه آزادی از راه کنفرانس‌های مفصل و مقالات مشروح به تمرین آزادمنشی و لیبرالیسم در جامعه و همچنین ترویج معارف و مدارس و تحصیل علوم و احیای زبان و ادب پارسی پرداخته، تا از آن درس آزادی و وطن‌پرستی بگیرند.

هنگامی که فروغی در کنفرانس صلح پاریس شرکت کرده بود و با کارشکنی‌های داخلی و خارجی مواجه بود، در نامه‌ای به یکی از دوستانش می‌گوید: «اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود... چه فایده یک دست بی‌صداست. ملت ایران باید صدا داشته باشد. افکار داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد» (فروغی، ۱۳۸۷: ۷۴-۷۵).

با توجه به آشنایی‌ای که با زبان فرانسه و مطالعه کتاب‌های خارجی به‌ویژه فرانسه و مطالعه آثار فلاسفه غرب و تاریخ جهان داشت، نمی‌خواست وقایع انقلاب فرانسه در ایران اتفاق بیفتد و انتقال از سلطنت به جمهوریت با قتل و خونریزی و هرج‌ومرج همراه باشد. بلکه به شیوه مسالمت‌آمیز انتقال قدرت در انگلستان اعتقاد داشت که به شیوه‌ای دموکراتیک از پادشاهی به مشروطه رسیدند. پس از انقلاب فرانسه، ۱۶۰ سال طول کشید تا مردم‌سالاری بر این کشور حکم فرما شد. یا مجلس در انگلستان قدمتی چند صدساله داشت. اما این نهادهای گردهمایی شده از قوانین و مجالس اروپا با فرهنگ و دین و مذهب ما سازگاری نداشت. حداقل در کوتاه‌مدت نداشت.

از انقلاب مشروطه تا سقوط رضاشاه فقط ۳۵ سال می‌گذشت. بعضی‌ها اعتقاد دارند ای کاش به جای مظفردالدین شاه رئوف که فرمان مشروطیت را امضا کرد، شخص مستبیدی چون محمدعلی شاه پادشاه می‌بود تا مخالفت او بستری فراهم می‌کرد تا نهال نوپای مشروطیت به درختی تنومند تبدیل می‌شد و سپس در سایه‌سار آن برای تحقق آزادی و برابری برای همه مردم تلاش می‌شد.

فروغی مردمان جامعه خویش را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که از لحاظ تاریخی ایرانیان، شاه‌دوست هستند. اگر از ابتدای ایران باستان، حکومت را به شاهینی تشبیه کنیم، همیشه یک بال مغان، کاهنان و روحانیان و بال دیگر پادشاهان بودند. با ضرس قاطع می‌توانیم بگوییم که فروغی به پارادوکس سلطنت و جمهوریت در جامعه ایران اشراف داشت و اعتقاد داشت که با افزایش آگاهی و دانش مردم به مرور زمینه سلطنت مشروطه‌ای فراهم شود مشابه جمهوری‌های اروپا که در آن شاه فقط سلطنت کند، نه حکومت و حکومت در دست پارلمان باشد که همان نماینده آحاد مردم است. چیزی شبیه حکومت مشروطه سلطنتی انگلستان که سال‌ها بعد شادروان دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ملی و مردمی و محبوب به آن اعتقاد داشت، ولی استعمار پیر بریتانیا و امپریالیسم جوان امریکا و مشتی مزدور داخلی و افراد فاسد خاندان سلطنتی و افراد وابسته به آنها نگذاشتند دموکراسی که در روح و ضمیر این مرد دموکرات بود، از قوه به فعل درآید.

فروغی، آینده‌نگری بس عمیق و ژرف داشت. نزاع تاریخی «سلطنت» و «جمهوریت»

دائماً ذهن مشغولی این دولتمردی بود که کشور را از بحران تجزیه و هرج و مرج نجات داد. شاید بتوانیم بگوییم که اگر فروغی از دست رضاشاه جان به در برد، به این دلیل بود که قدرت طلب و ریاست طلب نبود و غرور افضلی و اعلمی را در خود کشته بود. هیچ گاه دنبال مقام نبود؛ بلکه همیشه او را به پُست و مقام دعوت می کردند. هنگامی که در دوره دوم نخست وزیری خود نسبت به واقعه گوهرشاد اعتراض نمود، از کار برکنار شد و در زمان شهریور ۲۰ در پاسخ به اعتراض برادرش که چرا نخست وزیری را پذیرفتید، گفت مملکت به من احتیاج دارد، حتی اگر جان خویش را بر سر این کار بگذارم. پس از نخست وزیری بحرانی دوره سوم، خطاب به فرزنداناش گفت که این شش ماه نخست وزیری، عمر من را کوتاه کرد. یا هنگامی که پیشنهاد ریاست جمهوری خود را از جانب سر ریدر بولارد، سفیر کبیر بریتانیا در ایران رد می کند، نگران افتادن کشور در هاویه هرج و مرج بود؛ چون جمهوری با باورها و اندیشه ها و ضمیر فروغی تطابق داشت، اما با اوضاع و احوال جامعه و مملکتش تباین داشت و علی رغم میل باطنی اش به سلطنت رضایت داد.

کوتاه سخن اینکه فروغی با توجه به شرایط بحرانی جنگ جهانی دوم و اشغال کشور و نگرانی از خطر تجزیه کشور، به جد برای انسجام و وحدت ایران کوشید و برای حفظ، بقا و استحکام جامعه، رضایت به سلطنت نشان داد. فروغی جامعه را فاقد ظرفیت و بستر مناسب برای جمهوریت می دید و ثبات سیاسی کشور را در سلطنت کوتاه مدت و رهایی نهایی آن را در جمهوری می دید. فروغی به این امر واقف بود که بدون فراهم آمدن مقدمات لازم، گذار از نظام سلطنتی به جامعه مطلوب سیاسی مورد نظر وی (جمهوریت) امکان پذیر نیست. اول باید در نهادهای حکومتی جامعه از جمله دولت و مجلس تغییراتی حادث گردد. همچنین در ساختار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه تغییراتی ایجاد گردد تا انسان هایی آگاه، مطلع و مطالبه گر به وجود آیند و فرهنگ عمومی از طریق مطبوعات متحول گردد و اخلاق اجتماعی مشارکت جو نهادینه شود و شکوفایی اقتصادی ایجاد گردد و ملت - دولت پدید آید تا جامعه مهیای گذار گردد.

نتیجه‌گیری

با اتکا به روش اسپریگنز در درک و فهم اندیشه سیاسی، محمدعلی فروغی پس از مشاهده بحران و نابسامانی در جامعه خویش، به اندیشه‌ورزی پرداخته است. بنابراین تبیین و فهم «بحران» زمانه فروغی و ترسیم مؤلفه‌ها و جغرافیای آن بحران، نقطه آغازین در فهم فرایند ذهنی و اندیشه‌ای این متفکر ایستاده در میانه سنت و تجدد است. وی در پرتو افق مفاهیم جدیدی که در عصر روشنگری و نظم مدرن، قدرت سیاسی را محدود نموده بودند، عمده‌ترین مسئله ایران را در «استبداد» و «سلطنت مطلقه» می‌دید.

فروغی با ابتنا به درک و تجربه سیاسی زیسته خود از مناسبات و روابط نیروها در ایران، راه‌حل‌گذار و انتقال‌جامعه ایران عصر خویش را در استقرار «سلطنت مشروطه» جست‌وجو می‌کرد. با این حال وی با توجه به درک عمیق خود از منطق مناسبات جدید در دنیای مدرن، نظم خیالین و مطلوب را نه در «سلطنت»، بلکه در نظام «جمهوری» ترسیم می‌نمود؛ نظمی که بنا بر ضرورت و مصلحتی که نه از ساحت روشن‌فکری، بلکه از وجه سیاست‌مداری وی برمی‌خاست، باید به تعویق می‌افتاد تا در پرتو نظام سلطانی مشروطه و در افقی دیگر شرایط ظهور پیدا می‌نمود.

به بیانی دیگر، هر چند فروغی جمهوری را بهترین شکل حکومت و تکامل‌یافته‌ترین نوع رژیم سیاسی می‌دانست، با این حال وی نیز مانند بسیاری از روشن‌فکران ایرانی که دل درگرو امنیت و اتحاد ایران داشتند، کشور را آماده پذیرش جمهوری نمی‌دید. بنابراین نظام سیاسی ضروری و نه لزوماً مطلوب فروغی برای جامعه ایران، گونه‌ای نظام مشروطه بود که می‌بایست با تدبیر عقلایی امور سیاسی توسط سلطانی محدود به حدود قانون اداره می‌شد. با این توصیف، اجتناب قاطعانه فروغی از پذیرش پیشنهاد نماینده انگلیس برای دگرگونی نظام سیاسی ایران از سلطنت به جمهوری با ریاست جمهوری خود او، قابل درک است.

با برکناری رضاشاه از قدرت و اشغال ایران توسط ارتش‌های انگلیس و شوروی، سه‌الگوی حکومتی احیای سلطنت قاجار و بازگشت ایران به تاریخ قبل از جنبش مشروطیت، تداوم سلطنت پهلوی با جانشینی محمدرضا شاه و دگرگونی عمیق سیاسی با انتقال الگوی

حکومتی سلطنت به جمهوریت به عنوان مدل‌های جایگزین در دستور کار قرار گرفت که محمدعلی فروغی با تلاش برای توجیه تداوم سلطنت مشروطه، خواست تاریخی خود را به کرسی نشاند؛ زیرا می‌اندیشید که «این کار به اغتشاش و درگیری می‌انجامد و شیرازه امور را در آتش سوزان اختلاف و چنددستگی از هم می‌گسلد».

مقاله حاضر چنین دریافتی را مبتنی بر اندیشه سیاسی فروغی می‌داند که نظم سیاسی خیالین و «سامان سیاسی نیک» را در نظام جمهوری می‌دید؛ اما منطبق در عمل و ضرورت مناسبات حاکم، سیاست‌مدار «دوران بحران» را به تجویز مدل سلطنت مشروطه وادار نمود؛ مدلی که مطلوب وی نبود، اما خواست واقع‌گرای سیاسی او را تأمین می‌کرد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۳) تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
- اسپریگنز، توماس (۱۳۹۲) فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه دکتر فرهنگ رجایی، تهران، آگه.
- اسکندری، عباس (۱۳۶۱) تاریخ مفصل مشروطیت ایران، تهران، غزل.
- افلاطون (۱۳۹۲) شش رساله، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران، هرمس.
- اندیشه، لیلا (۱۳۹۳) زندگی و زمانه عباس اقبال آشتیانی، ترجمه جلال‌الدین افضل، تهران، نامک.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲) ریشه‌های تجدد، تهران، قطره.
- جنیدی، فریدون (۱۳۹۰) «فروغی شایسته تکریم نیست»، مهنرنامه، شماره ۱۸، صص ۲۲۴-۲۲۲.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۸) موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، تهران، نی.
- خاتمی، مسعود و دیگران (۱۳۹۲) «بررسی عملکرد دولت محمدعلی فروغی در نخستین ماه‌های اشغال کشور»، پیام بهارستان، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۲۰، تابستان، ص ۲۵۶.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۷۹) چالش جمهوری و سلطنت در ایران، تهران، مرکز.
- (۱۳۹۰) «در پی خودآگاهی تاریخی ایرانیان»، مهنرنامه، شماره ۱۸.
- رعدی، آذرخشی (۱۳۶۷) فروغی در فرهنگستان، در: ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، به کوشش باقر عاقلی، تهران، علمی.
- روشن، امیر (۱۳۸۷) کوئنتین اسکینر و هرمنوتیک قصدگرا در اندیشه سیاسی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۷، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۶) نظریه حکومت قانون در ایران، تهران، ستوده.
- عاقلی، باقر (۱۳۶۷) ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، تهران، علمی.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷) ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نیلوفر.
- فروغی، محمدعلی (۱۲۸۴) حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت ملل، تهران، کتابخانه مجلس شورای ملی.
- (۱۳۸۷) مقالات فروغی، به کوشش محسن باقرزاده، جلد اول، تهران، توس.
- قیصری، علی (۱۳۹۳) روشن‌فکران ایران در قرن بیستم، ترجمه محمد دهقانی، تهران، هرمس.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۳) در جست‌وجوی جامعه بلندمدت، گفت‌وگوی کریم ارغنده‌پور با دکتر همایون کاتوزیان، تهران، نی.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۲) ایرانیان، ترجمه دکتر حسین شهیدی، تهران، مرکز.

- کسروی، احمد (۱۳۵۷) دادگاه، تهران، کسری.
- محمودی، سید علی (۱۳۹۰) «در تراز جهانی تحلیل و ارزیابی اندیشه‌ها و سیاست‌ورزی‌های محمدعلی فروغی»، مهر نامه، شماره ۱۸، صص ۲۱۳-۲۱۹.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۰) روزنامه اطلاعات، ۹ آذر، شماره ۱۳۶۶۰، ص ۵.
- واردی، احمد (۱۳۹۴) زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، نامک.
- یغمایی، حبیب (۱۳۳۹) مجله یغما، شماره ۱۴۲، صص ۶۵-۶۶.
- (۱۳۵۰) روزنامه اطلاعات، ۹ آذر، شماره ۱۳۶۶۰، صص ۵.